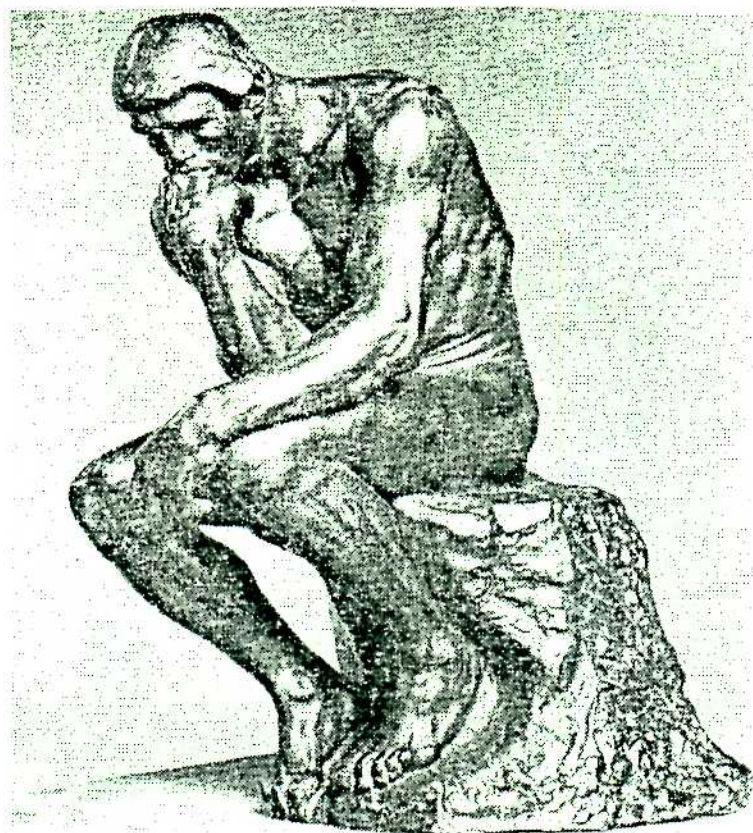


# جدایی حکومت و دین



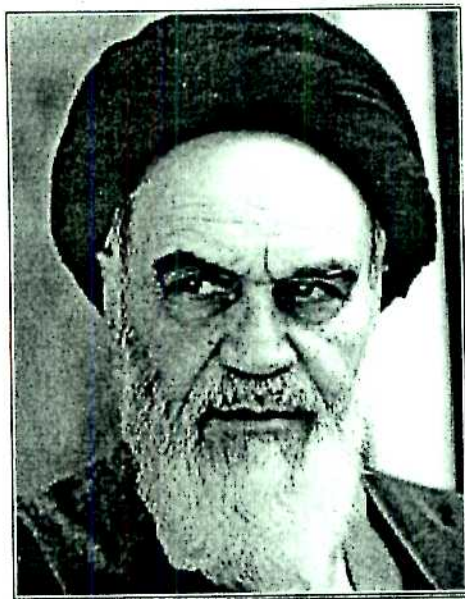
از : دکتر احمد ایرانی

چاپ اول ۱۹۸۸

چاپ دوم ۱۹۹۲

نخستین

# جدایی حکومت و دین



از : دکتر احمد ایرانی

۱۹۸۸ چاپ اول

۱۹۹۳ چاپ دوم

نخستین

## پیش گفتار

چهارده سال است که در ایران گروهی که لباس و یژه «روحانیان» را برتن دارند برمیهن ما حکومت می کنند. حاکمیت بر جامعه را حق خود می دانند و تعیین سیاست دولت و کشورداری را از امتیازهای ویژه «طبقه روحانی» می شناسند. این مردان که عبایی بلند و گشاد برتن، دستاری سیاه یا سفید بر سر، نعلینی بر پا و ریشی انبوه دارند امتیاز بزرگ فرمان فرمایی بر کل جامعه و تمامی مردم را فقط با پشتوانه شکل ظاهری خود به دست نیاورده اند. اینان که خود را «روحانی» و سایر مردم را «جسمانی» می دانند با استناد به نظریه ها و اصولی چند خود را طبقه برگزیده و تافته جدا بافته می دانند. این روحانیان می گویند «حکومت از آن خداست» و «تنها حکومت برحق و پذیرفتنی حکومت الاهی است.» بر اساس این نظرهای «حکم مانند»، روحانیان اجراکنندگان حکومت الاهی و رهبران دین نمایندگان حکومت خدا هستند. بزرگترین رهبر دین در ایران امروز، جانشین پیامبر و امامان و در پایان نماینده زنده خداست. بنابراین استدلال، رهبر دین - خود به خود - رهبر حکومت، سرپرست دولت و فرمان روای سیاست جامعه نیز هست. زیرا حکومت و دولت جزئی از «دستگاه دین» است. هواداران این نظریه معتقد به «حکومت دین» هستند و در فرهنگ آنان «حکومت مردم» نمی تواند معنایی داشته باشد.

آنچه مردم میهن ما در ده سال گذشته از «حکومت الاهی» دیده اند نه در ایران بی سابقه است و نه در بسیاری از کشورهای دیگر جهان. در طول تاریخ بشر، طبقه روحانی چه در سایر کشورهای دنیا و چه در میهن ما بارها قدرت را به دست گرفته و «حکومت دینی» بارها کارنامه خود را در تاریخ ملت ها به یادگار گذاشته است. به گواهی تاریخ ایران و به شهادت تاریخ بسیاری از ملت های دیگر، «حکومت های دینی» یکی از هراس انگیزترین، مرگبارترین و تبه کارترین حکومت های خود کامه بوده اند. کارنامه حکومت مذهبی ایران کارنامه ای استثنایی و بی سابقه نیست.

آنچه در مورد پیدایش «حکومت دین» در ایران شگفت انگیز می نماید این است که چنین پدیده هراس انگیزی که بوی ناخوشایند کهنگی آن قرون وسطی در اروپا را به یاد می آورد در آخرین دهه های قرن بیستم چون کابوسی سرسام آور بر ملت ایران چیره شده است. در قرنی که کوبنده ترین ضربه ها بر بنای اندیشه «حکومت الاهی» فرود آمده در میهن ما «حاکمیت خدا» اعلام می شود. در قرنی که اندیشه «جدایی حکومت و دین» در بسیاری از کشورهای جهان نخستین صفحات قانون اساسی را آرایش می دهد در سرزمین ما حکومت و دولت جزئی از دین به شمار می آید. در قرنی که بر اساس نظریه دموکراسی و بر پایه اصل آزادی های فردی، «آزادی دینی و مذهبی» از افتخارات بزرگ یک جامعه شمرده می شود در ایران نه تنها آزادی دینی و مذهبی لگدمال می شود بلکه آزادی های فردی و شخصیت انسان به وحشیانه ترین شیوه ای سرکوب می شود. در قرنی که در بسیاری از کشورهای جهان نه تنها حکومت به طور کامل از دین جدا می شود بلکه در برخی دیگر طبقه روحانی حتی اجازه دخالت در امور سیاسی کشور را نیز ندارد در میهن ما طبقه روحانی به خود اجازه می دهد برای مردم از لحظه تولد تا لحظه فرورفتن در گور «تعیین تکلیف» کند. در قرنی که با پیشرفت های خیره کننده علم و دانش بسیاری از خرافات دین ها و مذاهب ها چون آفتاب، روشن شده اند روحانیان ایران بر آتش خرافات دین و مذهب دامن می زنند و مقام انسان را تا حد گله گوسفند پایین می آورند. رهبر خودپرست این روحانیان که مردم را صغیر یا دیوانه می پندارد خود را «ولی» یا «سرپرست» ملت می داند و چون از پشتوانه علم و دانش، منطق و دانایی تهی است این رسالت را به «عالم غیب» نسبت می دهد.

در قرنی که اندیشمندان بزرگ جهان، دین ها و مذاهب های خرافات زده را آنچنان که هستند به مردم می شناسانند، در دورانی که فیلسوفانی چون «ولتر»، «مارکس»، «سارتر» و «راسل» با کتاب ها و نوشتارهایشان نور معرفت و آگاهی در جهان پراکنده اند کتاب «توضیح المسائل» را برای ملت ایران به ارمغان می آورند.

مردم ایران از کارنامه سیاه روحانیان در ده ساله گذشته درسهایی گرانبها و عبرت انگیز آموخته اند. کارنامه حکومت دین برجامعه هم اکنون در اختیار ملت میهن ماست. مردم به روشنی دریافته اند که روحانیان حاکم تبه کارانی بیش نیستند و در ریاکاری استادانی چیره دستند. مردم ایران پی برده اند این تنها روحانیان یا آخوندهای زمامدار نیستند که دردناک ترین فاجعه را برای نسل کنونی ایران پدید آورده اند بلکه پیروی از اندیشه های کهنه، عقاید نادرست و باورهای خرافی و بی پایه است که زمینه لازم را برای پدید آمدن این کابوس سرسام آور فراهم آورد.

رویدادهای دردناک و کشنده ده سال گذشته به مردم ایران ثابت کرده اند حکومت دین و مذهب خطرناک ترین، ظالم ترین و خونبارترین نوع حکومت است. روحانیان هرگز نباید حکومت کشور و سیاست مملکت را در دست بگیرند و هرگز نباید دولت تشکیل بدهند. طبقه ای که خود را «روحانی» می نامد فقط باید به کارهای «روحانی» پردازد - به عنوان شهروندان کشور از آزادی های انسانی بهره مند شود - اما هرگز نمی تواند و نباید به نام دین و مذهب بر یک ملت حکومت کند. مردم ایران به اندیشیدن درباره اصل بزرگ «جدایی حکومت و دین» پرداخته اند. ملت ایران پس از رو برو شدن با تجربه ای کشنده و هراسناک، با ستایش بسیار به اصل «آزادی های فردی» و به نظریه حکومت مردم یا دموکراسی می نگرد. ملت ایران از ضربه پتک کوبنده «حکومت الاهی» سرسام گرفته و آرزومند «حکومت مردم» است. در حکومت مردم بنابر اصول دموکراسی و براساس اصل آزادی های فردی، پیروان تمام دین ها و مذهب ها از آزادی های دینی و مذهبی برخوردار خواهند بود. در حکومت مردم پیروان تمام دین ها و مذهب ها در برابر قانون برابرند و هیچ گروهی بر گروه دیگری برتری نخواهد داشت.



## «جدایی حکومت و دین» یعنی چه؟

اصل «جدایی حکومت و دین» که در قانون اساسی بسیاری از کشورهای به اصطلاح دموکراسی گنجانیده شده یکی از بزرگترین جلوه های پیشرفت فرهنگی و فکری نوع انسان به شمار می رود. این اصل از نظریه حکومت مردم یا «دموکراسی» ریشه می گیرد و یکی از بهترین معیارهای حکومت دسته جمعی یا گروهی در هر جامعه شناخته شده است. براساس این اصل بزرگ، میدان عمل دستگاه یا نهادی که «حکومت» نامیده می شود از میدان عمل دستگاه یا نهادی که آن را «دین» یا «مذهب» می نامند تا آنجا که شدنی است باید مشخص باشد. اگر این اصل به طور کامل یا به شیوه آرمانی اجرا شود حکومت جامعه حق دخالت در نظریه ها و آیین های دینی را ندارد. به همین ترتیب نگهبانان دین و مذهب یا طبقه روحانی حق دخالت در حکومت کشور را ندارد. در جامعه های دموکراسی جهان با توجه به حاکمیت تمامی مردم و حکومت همه گروههای جامعه، اصل «جدایی حکومت و دین» خود سبب پیدایش اصل یا حق دیگری می شود که آن را «آزادی دینی و مذهبی» می نامیم. چون بنیاد حکومت مردم یا نظریه دموکراسی بر مرام یا اندیشه «آزادی های فردی» و «حقوق انسانی» پایه گذاری می شود، در چنین نظامی موضوع لزوم آزادی دینی و مذهبی بدیهی و انکارناپذیر خواهد بود. در قانون اساسی بسیاری از کشورهای دموکراسی جهان موضوع آزادی دینی و مذهبی تضمین شده است.

هر اندازه جامعه یا کشوری در جاده تکامل دموکراسی پیشرفته تر باشد و هر اندازه ملتی در استواری حکومت مردم پیروزی بیشتری به دست آورده باشد در آن جامعه یا کشور پدیده «جدایی حکومت و دین» نمایان تر و میزان آزادی های دینی و مذهبی زیادتر است. در برخی از پیشرفته ترین دموکراسی های جهان همه دین ها و مذاهب ها در برابر قانون برابرند و هیچ مذهبی را بر مذهب دیگر برتری یا امتیازی نیست. در این دموکراسی ها «دین رسمی» یا «مذهب دولتی» وجود ندارد. حکومت از این نظر در

برابر دین و مذهب بی طرف یا بی تفاوت است. امریکا — تا حدودی — یکی از این دموکراسی هاست. در بسیاری از کشورهایی که با نظام دموکراسی اداره می شوند روحانیان دین ها و مذهب های گوناگون حق تحمیل نظریه ها و باورهای دینی را بر قانون اساسی کشور ندارند. روحانیان نمی توانند نظرها، باورها و عقاید دین یا مذهب خود را بر حکومت تحمیل کنند یا سیاست دولت را با اصول دین و مذهب خود هماهنگ سازند. زیرا قانون اساسی کشور نوع حکومت، سیاست های کشور و شیوه کار دولت را روشن کرده است.

اصل «جدایی حکومت و دین» در کشورهای سوسیالیستی نیز در قانون اساسی این کشورها گنجانیده شده است. این اصل در کشورهای سوسیالیستی با شدت و خشونت بی مراتب بیشتر از جامعه های دموکراسی اجرا می شود. برای نمونه، گرچه قانون اساسی شوروی آزادی دین و مذهب و حتی آزادی بی دینی را تضمین کرده اما در راه تبلیغ و گسترش دین و مذهب محدودیت های بسیار پدید آورده است. در بسیاری از کشورهای دموکراسی و در تمامی جامعه های سوسیالیستی، روحانیان حق دخالت در حکومت و حق تعیین سیاست دولت را ندارند، اما برخلاف کشورهای دموکراسی در جامعه های سوسیالیستی «طبقه روحانی» حتی حق شرکت در مبارزات سیاسی و حق رسیدن به مقام های دولتی یا انتخابی را ندارد. در نظام های دموکراسی جهان، روحانیان می توانند به کوشش های سیاسی پردازند و حق انتخاب شدن به مقام های سیاسی یا دولتی از آنان گرفته نشده است. با توجه به «جدایی کامل حکومت و دین» و اجرای خشونت آمیز این اصل در کشورهای سوسیالیستی جهان، آشکار است که در این کشورها هرگز «دین رسمی»، «مذهب ملی» یا «دین دولتی» نمی تواند وجود داشته باشد. در این جامعه ها دستگاه حکومت و دولت نه تنها در برابر دین ها و مذهب ها بی طرف نیست بلکه دشمن آشتی ناپذیر آنها نیز هست. در کشورهای کمونیستی بنا بر روش اجرای این نظام سیاسی، نه تنها آزادی دین و مذهب نمی تواند وجود داشته باشد بلکه آزادی های فردی نیز بسیار محدود خواهند بود.

بنیاد اصل «جدایی حکومت و دین» بر این اندیشه یا فلسفه استوار است که مأموریت حکومت اداره امور یک ملت در یک جامعه است و رسالت دین در رابطه انسان ها با آفریدگارشان، توجه به ارزش های اخلاقی و مسایل آن جهانی خلاصه می شود. حکومت در اختیار نمایندگان مردم و دین در اختیار طبقه روحانی است. حکومت حق دخالت در روحانیت و روحانیت حق دخالت در حکومت را ندارد. در چنین نظامی دین و مذهب امری فردی و شخصی در نظر گرفته می شود و طبقه روحانی واسطه بین خدا و انسان شمرده نمی شود.

## «حکومت مردم» یا «حکومت الاهی»؟

اندیشه جدایی حکومت و دین با توجه به تاریخ چند هزارساله تمدن و فرهنگ انسان، فکری تازه و نوخاسته است. در بسیاری از کشورهای جهان گنجائیدن اصل جدایی حکومت و دین در قانون اساسی — و به ویژه اجرای آن — بعد از جنگ جهانی دوم بوده است. برای نمونه، در ژاپن بعد از پایان جنگ جهانی دوم، دین رسمی برچیده شد، مقام خدایی از امپراتور پس گرفته شد و حکومت و دین از یکدیگر مجزا شدند. از همان زمان به بعد است که در این کشور آسیایی «حکومت الاهی» برچیده می شود و «حکومت مردم» بر جای آن می نشیند.

بسیاری از امریکاییان به این نکته افتخار می کنند که نخستین کشوری هستند که اصل «جدایی حکومت و دین» در قانون اساسی آنان گنجانیده شده و تمامی دین ها و مذهب ها در برابر قانون برابر شناخته شده اند. همه کشورهای سوسیالیستی جهان نیز در همین قرن طبقه روحانی را از هرگونه دخالت در حکومت، دولت و سیاست بازداشتند و جدایی حکومت و دین در آنها قانونی اعلام شد. «دموکراسی» یا حکومت مردم یکی از جوان ترین نظام های سیاسی جهان به شمار می رود. فقط «کمونیسم» یا حکومت اشتراکی از آن جوان تر است. «تئوکراسی» یا حکومت الاهی در سنجش با نظام «دموکراسی» نوعی شیوه کشورداری است که تاریخی بسیار کهن دارد. نظریه حکومت الاهی دست کم به کهنگی تاریخ



عبریان یا یهودیان باستان است. پیام آور و قانون گذار بزرگ یهودیت، موسی، شاید نخستین روحانی باشد که اندیشه «حکومت الاهی» را به عنوان شیوه حکومت برگزیده و اصول آن را اجرا کرده است. در میان عبریان یا یهودیان دوران باستان شمار پیام آوران و رهبران بزرگ دینی در مجموع از تعداد شاهان یا فرمان روایان بیشتر بوده است. گاهی در مجموع قدرت فرمان روای سیاسی زیادتر و زمانی قدرت رهبر دینی بیش از شاه یا حاکم بوده است. در دوران پیام آور بزرگ قوم یهود یا موسی نوعی «تئوکراسی» یا حکومت الاهی بنیاد گذاری می شود. زیرا این پیام آور نه تنها خود را فرستاده «خدای یکتا» اعلام می کند بلکه زمام امور سیاسی و این جهانی قوم را نیز در دست می گیرد. موسی نه تنها رهبر دین بلکه رهبر سیاسی نیز بوده است. فرمان جنگ و دستور صلح با او بوده، زمان سفر و کوچ به امر او تعیین می شده و جایگاه برافراشتن چادرها برای سکونت به فرمان او در نظر گرفته می شده است. از آنجا که خدای موسی «خدای یکتا» است و از آنجا که پیام آور فقط دستورهای او را اجرا می کند «حکومت الاهی» است. پیروان سایر خدایان تمام آزادی های خود را از دست می دهند و فقط باید فرمان های خدای یکتا را اطاعت کنند. رهبری روحانی و فرمان روایی بر قوم یا جامعه در اختیار یک فرد قرار می گیرد. این فرد هم نماینده خدا و هم حاکم مردم است و به این ترتیب نظریه «حکومت الاهی» یا «دین سالاری» به اجرا گذارده می شود. در چنین نظامی «حق و حقیقت» فقط در انحصار یک قوم یا یک دین واحد است.

## پیروان «حکومت الاهی» چه می گویند؟

اندیشه «حکومت الاهی» که می توانیم آن را «دین سالاری»، «حکومت دین» و مانند آنها بنامیم نظریه و یژه دین های سامی یا تک خدایی - یهودیت، مسیحیت و اسلام - نیست. در سرزمین هایی چون مصر باستان و در ژاپن تا پیش از جنگ جهانی دوم زمامداران، حکومت

خود را الاهی اعلام می کردند. فراعنه مصر روحانی بزرگ، نماینده خدا یا نیمه خدا بودند و مردم ژاپن امپراتور کشور را مقامی آسمانی و پرستیدنی می دانستند. بزرگترین بنیاد گذاران حکومت الاهی پیام آور یهودیت یا موسی و نیز پیام آور اسلام محمد بوده اند. این رهبران روحانی مقام هایی چون پیام آوری و حاکمیت را درهم آمیختند و خود به تنهایی پیامبر-فرمانروا بودند. گرچه عیسی مسیح به قدرت سیاسی دست نیافت اما آنان که خود را با عنوان «پاپ» جانشین او نامیدند در زمان به قدرت رسیدن هم رهبر روحانی و هم امپراتور بودند. پاپ های پر قدرت نیز حکومت خود را حکومت الاهی می دانستند.

در میهن ما نیز بیش از ده سال است که گروهی از روحانیان، دین و دولت و سیاست را درهم آمیخته اند و حکومت خود را حکومت الاهی می دانند. رهبر این حکومت را می توان امام - شاه یا «امامشاه» نامید. او خود را به زبان آخوندی «ولی فقیه» می نامد که با مقام «پیامبر-امپراتور» تفاوت چندانی ندارد. زیرا مسئولیتش در برابر مردم از پیامبر کمتر و قدرتش بر مردم از امپراتور نیز بیشتر است.

پیروان نظریه حکومت الاهی می گویند فقط فرمان و دستور خدا را اجرا می کنند. کتاب آسمانی که می گویند بر پیامبر خدا نازل شده همان قانون اساسی دین و مذهب است، قانونی که نه نیاز به تجدید نظر دارد و نه احتیاج به متمم و ضمیمه. فرستاده خدا و جانشینان او چون نماینده خدا هستند مقامشان از شاهان، امپراتوران و تمامی حاکمان دیگر بسیار برتر است. حکومت از آن رهبر روحانی بزرگ و اداره کشور حق و یژه طبقه روحانی است. حکومت و دولت بخش کوچکی است از دستگاه بزرگ دین. رهبر دین که زمامدار جامعه نیز هست و طبقه روحانی که به دستورهای کتاب آسمانی فرمان خدا را اجرا می کنند فقط در برابر خداوند بزرگ در روز رستاخیز جوابگو خواهند بود. «امت» باید «ایمان» داشته باشد و وظیفه ای جز «اطاعت» ندارد.

## نظریات مخالفان حکومت الاهی

در طول تاریخ تمدن انسان، بسیاری از پادشاهان و امپراتوران حکومت خود را «حکومت الاهی» نامیده اند و به مقام خود جنبه تقدس و آن جهانی داده اند. بسیاری از اندیشمندان، فیلسوفان و نویسندگان در دوران فرمان روایی این پادشاهان و امپراتوران با آنان به مخالفت برخاسته اند. این مخالفان از جنبه های فلسفی، دینی، سیاسی، اجتماعی، علمی و منطقی به تجزیه و تحلیل نظریه حکومت الاهی پرداخته و در پایان چنین نظریه ای را بی پایه و بی ارزش شناخته اند. انکارکنندگان این نظریه می گویند بسیاری از پادشاهان، امپراتوران، پاپ ها و خلفایی که خود را «نماینده خدا» یا جانشین پیامبران و امامان اعلام کرده اند بسیاری از فرمان ها، دستورها، رفتارها و شیوه زندگی شان حتی با آموزش های دین و مذهب خودشان در تضاد آشکار بوده است. سرگذشت این مدعیان حکومت الاهی و داستان زندگی آنان با روشنی تمام ثابت می کند که آنان نه نماینده خدا بوده اند، نه جانشینان پیامبر و نه ارتباطی با عالم غیب داشته اند. از نظر برخی دیگر از اندیشمندان پیام آورانی چون موسی و محمد که توانستند دین و حکومت را درهم بیامیزند و حکومت دین را پدید بیاورند پیروزی آنان به این دلیل بود که در قوم و قبیله ای کوچک چنین نظریه ای را بنیاد گذاری کردند. موسی و محمد هرگز نمی توانستند پیش بینی کنند که در آینده دین آنان جهانگیر خواهد شد. زیرا فرمان ها، دستورها و نظریاتی که فقط به قوم و قبیله ای کوچک محدود می شود در گفته ها و آموزش های آنان بسیار است. پیام آور اسلام و بسیاری از جانشینان او در راه استوار کردن حاکمیت خود و ادامه زمامداری دینی و سیاسی به ناچار حتی از آموزش های خود و فرمان های «آسمانی» دور شدند. مخالفان حکومت الاهی می گویند تاریخ کشورهای گوناگون جهان بارها و بارها گواهی داده است که «دین» و «حکومت» آمیزش ناپذیرند. دین رسالتی ویژه و حکومت مأموریتی ویژه خود دارد. هر اندازه که تمدن و فرهنگ کشورهای جهان پیچیده تر و تکامل یافته تر می شود و هر اندازه بر پیچیدگی سازمان و تشکیلات دین از یک سو و

گسترش دستگاه حکومت از سویی دیگر افزوده می شود لزوم جدایی و استقلال آنها از یکدیگر نمایان تر می شود.

در بیشتر دوران های تاریخ بشر در کشورهای گوناگون جهان «طبقه روحانی» خود را خردمندترین، باسوادترین و برترین طبقه جامعه می دانسته است. روحانیان حتی در کشورهای پیشرفته تر جهان برای خود «حق آقایی» در نظر می گرفتند و به همین جهت حکومت بر کشور را نیز از حقوق ویژه خود می دانستند. قدرت طبقه روحانی در جامعه و برتری های ویژه «روحانیت» حتی در کشورهای پیشرفته اروپا تا قرن هجدهم میلادی هم چنان چشمگیر بود.

در همین قرن است که مخالفان نظریه حکومت الاهی اندیشه یا نظریه جدایی حکومت و دین را گسترش می دهند و خواستار رهایی جامعه از قید و بند روحانیان و جلوگیری از دخالت آنان در حکومت می شوند. در قرن هجدهم در چندین کشور اروپایی و از جمله در انگلستان، فرانسه و آلمان فیلسوفان و اندیشمندان با انتشار افکار خود پایه های حکومت های مذهبی یا وابسته به دین و مذهب را سست می کنند و زمینه برای اجرای اصل جدایی حکومت و دین آماده می شود. امریکا نخستین کشور جهان است که در دو قرن پیش قانون اساسی کشور برای اولین بار در تاریخ دنیا حکومت و دین را دو نهاد یا دو دستگاه جدا از یکدیگر می شناسد و برای جامعه دین رسمی یا مذهب ملی در نظر گرفته نمی شود.

اندیشه های مخالفان نظریه حکومت الاهی و دخالت رهبران بزرگ روحانی در حکومت و دولت سبب شد تا مرز بین قلمرو روحانیت و میدان عمل حکومت روشن شود. متفکران، نویسندگان، فیلسوفان و اصلاح طلبانی که از دوران قرون وسطی به بعد علیه قدرت بی چون و چرای پاپ ها و دخالت های بی پایان آنان در حکومت پیا خاستند باین ادعا که «طبقه روحانی» طبقه برگزیده جامعه است به مخالفت پرداختند. اینان گفتند نظریه حکومت الاهی و ادعای ارتباط پاپ ها با «عالم غیب» و «معصومیت» یا اشتباه ناپذیری آنان ادعایی بی اساس و غیر منطقی بیش نیست. برخی از اندیشمندان اروپایی تا آنجا پیش رفتند که «کتاب

های آسمانی» را فرمان و دستور خدا ندانستند و از پذیرش این نظر که پیام آوران فرستادگان خدا هستند سر باز زدند. برخی از این متفکران به اندیشه «عالم غیب» پوزخند زدند، تمامی افکار دینی و مذهبی را که «آن جهانی» هستند بی پایه نامیدند و حتی وجود خدا را منکر شدند. از سوی دیگر با گسترش علم و دانش اشتباه بودن بسیاری از نظریه های دینی روشن شد و به این ترتیب مقدمات فروریختن بنای نظریه حکومت الاهی و برتری طبقه روحانی بر سایر طبقات جامعه فراهم شد. در قرن بیستم در بسیاری از کشورهای جهان اصل «جدایی حکومت و دین» در قانون اساسی کشورها گنجانیده شد. آزادی دین و مذهب به عنوان یکی از آزادی های فردی و از جمله حقوق انسانی شناخته شد. در برخی از این کشورها هیچ دین یا مذهبی در قانون اساسی به نام دین ملی یا مذهب رسمی تعیین نگردید. با رشد و گسترش نظریه دموکراسی یا حکومت مردم ساختمان کهنه و فرسوده تئوکراسی یا حکومت الاهی روبه ویرانی گذاشت.

## آغاز رابطه حکومت و دین

بررسی تاریخ بشر و مطالعه در سرگذشت ملت هایی که تاریخ باستانی دارند نشان می دهد که در بیشتر جامعه های کهن، حکومت در اختیار رئیس قبیله یا رهبر قوم بوده و بعدها از تکامل این مقام هاست که مقام فرمانروایی یا پادشاهی پدید می آید. رئیس قبیله، رهبر قوم یا پادشاه یک ملت در دوران های باستانی تاریخ بشر هم حاکم جامعه و هم رهبر دین یا مذهب بوده است. در این دوران ها از تاریخ انسان، هنوز اندیشه های دینی و آن جهانی گسترش چندانی نداشته اند و دستگاه دین و مذهب سازمان یا تشکیلات گسترده ای نداشته است. برای نمونه، پادشاه معروف بابل به نام «حمورابی» که هجده قرن پیش از میلاد فرمان روای بابلیان بوده هم مقام پادشاهی و هم مقام روحانی داشته است. تمامی قدرت های سیاسی و مذهبی در اختیار وی بوده و هنوز روحانیان بزرگ جامعه توانایی و جرأت رقابت با حاکم بزرگ را نداشته اند. «حمورابی» که از او به نام یکی از

قانون گزاران بزرگ دوران باستان یاد می شود قانون هایی برای اداره کشور پدید آورده، اعتقاد به خدایان بسیار داشته و به دستور او خدایان از نظر بزرگی و توانایی درجه بندی می شده اند. پنج قرن پس از حمورابی یکی از جانشینانش به نام «آختانون» خدای شخصی خود را بالا تر از تمام خدایان می نشاند و او را خدای خورشید می نامد.

بررسی تاریخ دوران های باستان در تمدن هایی چون مصر، چین، یونان، ایران، روم و برخی دیگر از تمدن های کهن نشان می دهد که در این دوران ها حاکمیت جامعه با فرمان روایان بوده و در قدیم ترین دوران های این حکومت ها دین و مذهب زیر نظر فرمان روا، رئیس قوم یا پادشاه کشور اداره می شده است. با گذشت زمان و در اثر گسترش دین و مذهب برای اداره کارهای دینی و مذهبی رهبر دینی در نظر گرفته شده و این رهبران دست نشاندگان فرمان روایان یا شاهان بوده اند و از آنان دستور می گرفته اند. در بیشتر تمدن های دوران باستان، دستگاه دین و مذهب بخشی از دستگاه بزرگتر و نیرومندتر حکومت و دولت بوده و در واقع یکی از بازوهای آن به شمار می رفته است.

سرگذشت یهودیان باستان یا «عبریان» از نظر بستگی بین حکومت و دین دارای ویژگی هایی است که آن را از آنچه مسیر تمدن بشر در سایر کشورها و ملت ها پیمود جدا می کند. این ویژگی ها بعدها بر مسیر حرکت تاریخ تمدن بشر به ویژه در اروپا نقشی بسیار ژرف از خود به جا گذاشت و سبب پیدایش جهانگیرترین دین های تک خدایی در جهان شد. در دوران پیامبر بزرگ یهودیت یا موسی قدرت رهبر بزرگ روحانی تنها قدرت موجود در قوم بوده است. حکومت و دولت در درون قدرت دینی حل می شوند و شاید یکی از نخستین «تئوکراسی» ها در جهان یا «حکومت الاهی» بنیاد گذاری می شود. در میان عبریان - برخلاف سایر تمدن های چند خدایی - با توجه به نظریه «خدای یکتا» حقیقت «انحصاری» می شود و نطفه «دین سالاری»، «خشونت مذهبی» و تمامی کشتارهای تاریخی که ریشه دینی و مذهبی دارند در تاریخ تمدن بسته می شود. رهبران و بزرگان دین در میان یهودیان



باستان به بزرگترین و نیرومندترین مقام های قوم تبدیل می شوند، و در بیشتر دوران ها، فرمان روایان یا پادشاهان دست نشاندهگان آنانند. داود شاه و سائول شاه از سوی «شموییل» پیامبر به شاهی برگزیده می شوند. در برخی از دوران ها قدرت رهبر روحانی یا «خاخام بزرگ» از قدرت حاکم جامعه بیشتر بوده و زمانی دیگر حاکمان جامعه بر «خاخام بزرگ» برتری داشته اند. «سلیمان» دین را به نیرویی در خدمت حکومت تبدیل می کند. وی بیشتر شاه یا حاکم قوم شمرده می شده تا رهبر دینی آن.

### گسترش «یکتاپرستی» و نظریه «حقیقت واحد»

با آغاز اندیشه یکتاپرستی و بنیادگذاری نظریه حقیقت واحد از سوی رهبران روحانی قوم یهود و گسترش آنها در دنیای مسیحیت نخستین پایه های «حکومت الاهی» گذاشته می شوند. «طبقه روحانی» به عنوان یکی از نیرومندترین طبقات جامعه در کشورهای گوناگون جهان خدایپرستی وارد میدان حکومت و سیاست می شود. دین اسلام که ترکیبی از یهودیت و مسیحیت است به مانند این دو دین سامی یا خاورمیانه ای برشالوده یکتاپرستی و نظریه حقیقت واحد استوار شده است. هر سه دین تک خدایی - هر یک جداگانه - معتقد به «حقیقت انحصاری» کیش و آیین خود هستند و در هر یک از آنها طبقه روحانی «حقیقت مطلق» و «حق حکومت» را از آن خود می داند. با چنین استدلالی هر کیش و آیینی دیگر باطل، برخاسته و هواداران آن کافرند. با گذشت زمان، در جامعه های مسیحیت و در سرزمین های اسلامی - هر یک در زمان گسترش خود - طبقه روحانی دین و مذهب را به سازمان، نهاد یا دستگاهی اجتماعی تبدیل می کند. در طبقه روحانی «سلسله مراتب» به وجود می آید و مذهب کاتولیک از این نظر به یکی از پیشرفته ترین و تکامل یافته ترین نهادهای مذهبی تبدیل می شود.

همان طور که پیش تر هم اشاره شد تا پیش از پیدایش نظریه یکتاپرستی و انحصاری بودن حقیقت، در بسیاری از قوم ها و جامعه ها اندیشه چند خدایی وجود داشت و حقیقت مطلق - دست کم از نظر دینی و مذهبی - وجود نداشت. حاکم بزرگ یا شاه، روحانی بزرگ نیز بود و

هنوز دین و مذهب برای خود دستگاه یا نهاد جداگانه ای پدید نیاورده بود. مقام های روحانی دست نشاندۀ حاکم بزرگ یا شاه بودند و دین جزء کوچکی از حکومت و دولت به شمار می رفت. این ویژگی ها در تمدن های یونان باستان و نیز در روم باستان وجود داشتند. با نبودن نظریه یکتاپرستی و درغیاب اندیشه خشونت آمیز دست داشتن به «حقیقت مطلق»، مدارای دینی یا همزیستی مذهبی بین مردم وجود داشت. در یونان باستان حتی پس از پیدایش نوعی حکومت جمهوری، حکومت و دین یکی هستند و سازمان دینی واحد وجود ندارد. در یونان مقام روحانی بزرگ به مزایده گذاشته می شده و از آنجا که این مقام درآمد فراوان داشته هر کس که پول بیشتری می پرداخته به آن دسته می یافته است..

در روم باستان نیز حاکم، شاه یا امپراتور رهبر روحانیت نیز بوده است. در برخی از دوران ها روحانی بزرگ از سوی رهبر کشور یا رئیس حکومت تعیین می شده است. برخی از امپراتوران نیرومند چون «ژولیوس سزار» خود به تنهایی رهبر حکومت و روحانی بزرگ بوده اند. در دوران های باستانی نیز افزایش قدرت طبقه روحانی با فساد در دستگاه دین همراه بوده و اعتقاد زمامداران حکومت و مردم به روحانیان کاهش می یافته است. برخی از امپراتوران می کوشیده اند تا اعتبار و ارزش دستگاه دین و مذهب را بالا ببرند و هدف اصلی آنان از توجه به روحانیت پیش برد هدف های سیاسی دستگاه حکومت بوده است. در بسیاری از جامعه های باستانی و در بیشتر این تمدن ها حاکمان، پادشاهان و امپراتوران از روحانیت به عنوان وسیله ای در دست دولت و حکومت بهره برداری می کرده اند. برای نمونه، در روم باستان امپراتوری به نام «آگوستوس» که جانشین عموی خود «ژولیوس سزار» می شود او را یکی از خدایان اعلام می کند و خود نیز پس از مرگ یکی از خدایان اعلام می شود. به این ترتیب نوع ویژه ای از «دین دولتی» وجود داشته است. حاکمان و امپراتوران روم باستان به همزیستی مذهبی یا «مدارای دینی» اعتقاد داشته اند. با نظریه های دینی و با طبقه روحانی سایر ملت ها تا زمانی که منافع سیاسی آنان به خطر نمی افتاده مدارا و شکیبایی نشان می داده اند. خدایان سرزمین های

فتح شده را می پذیرفته اند و از ملت های مغلوب انتظار داشته اند آنان نیز خدایان رومیان را پذیرند و امپراتور را مقامی آسمانی بدانند. در پاره ای از دوران های روم باستان، «امپراتور پرستی» رایج بوده است. بی توجهی به خدایانی چون «آپولو» و «ژو پتر» گناه چندانی نبوده اما نپرستیدن امپراتور یکی از گناهان بزرگ شمرده می شده است.

اندیشه حاکمیت دین بر جامعه در دوران پیامبر بزرگ یهودیت، موسی، گسترش بسیار می یابد و این رهبر دین و حکومت در قوم کوچک یهود نخستین حکومت الاهی را که از آن به نام «تئوکراسی» یا «حکومت خدا» یاد می شود بنیاد گذاری می کند.

قدرت گرفتن طبقه روحانی در مسیحیت گرچه در آغاز با فراز و نشیب های بسیار روبرو می شود اما با گذشت قرن ها امپراتوران و دولت های اروپایی به این دین تازه گرایش نشان می دهند. رفته رفته روحانیان مسیحیت آن چنان قدرت را قبضه می کنند که در برخی از دوره های قرون وسطی امپراتوران به زیردستان آنان تبدیل می شوند.

## حکومت الاهی در اروپا

شالوده مسیحیت نیز چون یهودیت بر نظریه یکتا پرستی و حقیقت انحصاری در این دین استوار است. عیسی مسیح فرزند و فرستاده «حقیقت مطلق» و آموزش های وی تنها حقیقت در جهان است. پیامبر این دین نه تنها در دوران زندگی کوتاهش با پیروزی روبرو نمی شود بلکه تا دو یست سال پس از آغاز مسیحیت، امپراتوران و پادشاهان به سرکوبی هواداران آن می پردازند. از سوی دستگاه حکومت و دولت ها، پیروان دین مسیح دشمنان بشر لقب داده می شوند و از نظر قانون، مسیحی بودن جرم شمرده می شود. در اواسط قرن سوم میلادی میزان خشونت و سخت گیری در مورد مسیحیان رو به کاهش می رود و پیروی از این دین دیگر غیرقانونی به شمار نمی رود. از آغاز قرن چهارم میلادی دولت ها به دین نزدیک می شوند و نوعی آزادی نسبی در مورد دین و مذهب پدید می آید. با گذشت زمان، مسیحیت در امپراتوری روم قدرت می گیرد و بر شمار

هواداران آن پیوسته افزوده می شود. امپراتوران و رهبران دولت و سیاست به دین علاقه نشان می دهند و رهبران مسیحیت مورد توجه حکومت واقع می شوند. هدف اساسی حکومت از توجه به طبقه روحانی و دستگاه کلیسای آن، هدفهای سیاسی و دستیابی به منافع دولتی در کارهای کشورداری است. طبقه روحانی و دستگاه کلیسا نیز به نوبه خود برای دستیابی به هدف های ویژه دینی - سیاسی به حکومت و دولت نزدیک می شود و با آن همکاری می کند. برای نمونه، یکی از امپراتوران روم به نام «کنستانتین» و هم چنین جانشینان او به دلخواه خود در امور دین دست به دخالت می زنند و برای رسیدن به منافع و یژه خود از دین بهره برداری می کنند. یک روحانی بزرگ خطاب به امپراتوری به نام «تئودوسیوس» چنین می گوید:

«امپراتور من! سرزمین مرا از کافران پاک سازی کن، من در برابر بهشت را بتو پیشکش می کنم. مرا در نابودی ناباوران یاری ده و من ترا در از بین بردن ایرانیان مدد خواهم داد.» این گفته نمونه ای است که به بهترین شیوه ای رابطه حکومت و دین را نشان می دهد. طبقه روحانی در خدمت طبقه حاکم بوده و هر دو گروه برای رسیدن به منافع و یژه طبقه خود در خدمت یکدیگر بوده اند. از این گفته چنین بر می آید که طبقه روحانی هرگز ناباوران یا مخالفان کلیسا را تحمل نمی کرده است. نه تنها مدارای مذهبی یا همزیستی دینی وجود نداشته بلکه با توجه به اصل در انحصار داشتن حقیقت و نمایندگی از سوی خدا، طبقه روحانی خواستار کشتار غیر مسیحیان بوده است.

با گذشت زمان بر شمار و نیروی روحانیان مسیحی افزوده می شود. مسیحیت دستگاه یا تشکیلات قدرتمندی را بنیاد گذاری می کند و دستگاه کلیسا به یکی از نیرومندترین سازمان ها یا نهادها در درون امپراتوری روم تبدیل می شود. در درون طبقه روحانی پدیده «سلسله مراتب» رو به تکامل می رود و روحانی بزرگ به نام «پاپ» خود را جانشین یا نماینده زنده عیسی مسیح می نامد. توانایی دستگاه کلیسا، مقام پاپ و قدرت سایر رهبران روحانی آنچنان بالا می گیرد که در آخرین سال های قرن پنجم میلادی یکی از پاپ ها خطاب به امپراتور چنین می گوید:

«دونیروبراین جهان فرمان روایی می کند: نیروی مقدس روحانیت و قدرت امپراتور. نیروی اول مهمتر از دومی است، زیرا در روز داوری این نیرو در برابر خدا جوابگوی همه و حتی جوابگوی امپراتوران خواهد بود.»

به این ترتیب در دنیای مسیحیت، پاپها مقدمات «حکومت الاهی» را با اعلام تقدس روحانیت و امتیازهای ویژه طبقه روحانی فراهم می آورند. دین برتر و بالاتر از حکومت و دولت اعلام می شود و رهبر طبقه روحانی رهبر تمامی جامعه یا امپراتوری نیز به شمار می رود.

پس از فروپاشی امپراتوری روم و پیدایش پادشاهان در کشورهای گوناگون اروپا، با تجزیه شدن نیروی شخص امپراتور، تنها قدرت یکپارچه و بی رقیب در وجود شخص پاپ به عنوان رهبر دین و رئیس دستگاه کلیسا خودنمایی می کند. به همین دلیل است که در دوران قرون وسطی بسیاری از پاپ ها نه تنها رهبر دین بلکه رهبر واقعی حکومت و دولت نیز بوده اند. برای نمونه، یکی از پاپ ها به نام «لئو» تاج امپراتوری را بر سر امپراتوری به نام «شارلمانی» می گذارد تا مقام اورسمیت یابد.

در قرون وسطی و به ویژه در قرن های یازدهم و دوازدهم میلادی، طبقه روحانی و دستگاه کلیسای مسیحی به رهبری پاپ آنچنان نیرومند می شود که امپراتوران و رهبران دولت زیرستان رهبر دین هستند و از طبقه روحانی دستور می گیرند. برای نمونه، در قرن یازدهم بر سر تعیین مقام های روحانی بین پاپ «گریگوری هفتم» و امپراتور «هانری ششم» جنگ قدرت و نبرد منافع بالا می گیرد. پاپ فرمان تکفیر امپراتور را صادر می کند و به برکناری از سلطنت تهدیدش می کند. امپراتور پس از دو سال ایستادگی به ناچار در برابر پاپ تسلیم می شود. پس از سفری طولانی خود را به بارگاه پاپ می رساند. سه روز با پای برهنه بر روی برف در دروازه واتیکان با لباس سفید توبه می ایستد تا اجازه «شرفیابی» می یابد. پاپ او را می بخشد. اما همین امپراتور — در ادامه جنگ قدرت و تقسیم منافع — سه سال بعد با سپاه خود به رم یورش می آورد، پاپ مخالف را برکنار می کند و دست نشانده خود را به نام پاپ تازه بر کرسی جانشین مسیح می نشاند.

بررسی داستان روابط مسیحیت از زمان به قدرت رسیدن روحانیان به رهبری پاپ ها تا دست کم قرن هجدهم میلادی نشان می دهد که جنگ قدرت بین طبقه روحانی و طبقه حاکم یا رهبران دولت همیشه به صورت آشکار یا نهان و با شدت یا ضعف ادامه داشته است. در برخی از دوران ها نیروی کلیسا بیشتر و در برخی دیگر قدرت حکومت افزون تر بوده است. گاهی نیز هر دو طبقه با توجه به منافع و یژه خویش با یکدیگر کنار می آمده اند و بر سر تقسیم قدرت و پخش ثروت های جامعه با یکدیگر سازش می کرده اند.

## ضربه های کوبنده بر حکومت روحانیان

از آغاز قرن شانزدهم میلادی به بعد با گذشت زمان ضربه های کوبنده ای بر بنای «حکومت الاهی» که پاپ ها و بزرگان کلیسا بنیادگذاران آن هستند وارد می شود. در دومین دهه همین قرن یکی از سرسخت ترین مخالفان دستگاه پاپ به نام «مارتین لوتر» بزرگترین ضربه را بر کلیسای رم می زند و سقف بنای نیرومند «تئوکراسی» که در واقع همان «پاپ سالاری» و حکومت پیرامونیان اوست شکافی ژرف برمی دارد. مسیحیت دوپاره می شود، مذهب پروتستان پدید می آید و دفتر یکپارچگی جهان مسیحیت برای همیشه بسته می شود. در نیمه اول قرن هفدهم با کشف تکان دهنده کروی بودن سیاره زمین و نیز با کشف هیجان انگیز گردش زمین به گرد خورشید از سوی «گالیله» آسمانی بودن کتاب مقدس مورد تردید قرار می گیرد و چنین شک بزرگ و کوبنده ای بنای نظریه های دینی را به سختی تکان می دهد. در قرن های هفدهم و هجدهم آثار و نظریه های بسیاری از فیلسوفان و اندیشمندان اروپا در این قاره پیشرو پخش می شوند. با گسترش نظریه های فلسفی تازه که با نظریه های دینی به شدت برخورد دارند از قدرت و نفوذ طبقه روحانی به گونه بسیار نمایانی کاسته می شود. به قرن هجدهم لقب «عصر روشنگری» یا «دوران بیداری» داده می شود. در این قرن پیوسته بر اعتبار نظریه های علمی افزوده می شود. این نظریه ها به گونه ای چشمگیر با نظریه های



دینی در برخوردند و مقدمات سستی و بی اعتباری آنها را فراهم می آورند. در نیمه دوم قرن نوزدهم با انتشار نظریه های علمی «داروین» طبیعی دان انگلیسی، برخورد گزیر ناپذیر علم و دین قاره اروپا را به لرزه می اندازد. در دنیای علم و دانش نظریه «کتاب آسمانی» در مورد چگونگی پیدایش بشر بی اعتبار و اشتباه اعلام می شود. بیش از دو قرن پیش گالیله با خلع کردن کره زمین از مرکزیت جهان هستی در واقع مرکزیت «کلیسای رم» را انکار کرده بود و اکنون نوبت به داروین رسیده بود که انسان فرشته تبار و «بهشت زاده» را حیوان تبار و «زمین زاده» بنامد. نظریه های علمی از این گونه سبب شدند تا ستون مهره های دستگاه کلیسا در اروپا بشکند و دیگر هرگز نتواند کمر راست کند. در آخرین دهه های قرن نوزدهم نطفه پیدایش حکومت ها و دولت های ضد دین و مذهب بسته می شود. با انتشار نظریه های فیلسوف و اندیشمند آلمانی به نام «مارکس» نهاد دین و مذهب دستگاهی انگلی، خرافی و استعمار کننده شناسانیده می شود و دورانی تازه در تاریخ کهن دین و مذهب گشایش می یابد.

## رابطه حکومت و دین در دنیای امروز

چگونگی رابطه حکومت ها و نظام های سیاسی کشورهای گوناگون جهان با دستگاه دین و مذهب در دوران ما — در آخرین دهه های قرن بیستم — بسیار گوناگون است. در ظاهر چنین به نظر می رسد که در جامعه های «دموکراسی» که بر اساس «حکومت مردم» اداره می شوند دستگاه دین و مذهب و نمایندگان آن یا طبقه روحانی قدرتی ندارد و دو نهاد حکومت و دین به طور کامل از یکدیگر جدا شده اند. اما در حقیقت و در عمل چنین نیست و هنوز راه بسیار درازی در رسیدن به این آرمان در پیش است. در کشورهای که نظام سیاسی خود را «سوسیالیستی» می نامند نه تنها اصل جدایی حکومت و دین به شیوه ای کامل اجرا شده است بلکه طبقه روحانی حق دخالت در کارهای دولت و نیز حق شرکت در کوشش های سیاسی را ندارد. در سرزمین های اسلامی، در کشورهای پیشرفته تر به

تقلید از جامعه های غربی موضوع آزادی دینی در قانون اساسی کشور گنجانیده شده اما در عمل نظام سیاسی - قضایی کشور با قوانین اسلامی یا «شریعت» اداره می شود. در جامعه های اسلامی از آنجا که دین اسلام دین رسمی کشور اعلام شده و از آنجا که جامعه به روش اسلامی اداره می شود در واقع حکومت و دین یکی هستند و برای پیروان سایر دین ها و مذهب ها آزادی های محدود وجود دارد. در کشورهای اسلامی طبقه روحانی یکی از نیرومندترین طبقات جامعه به شمار می رود، بر سیاست دولت نظارت دارد و نفوذش در میان مردم بسیار ریشه دار و گسترده است.

برخی از جامعه شناسان می گویند امریکا از نظر اجرای اصل جدایی حکومت و دین و نیز از جهت وجود آزادی های دینی و مذهبی یکی از پیشرفته ترین کشورهای جهان است. در قانون اساسی امریکا برای نخستین بار در تاریخ اصل جدایی حکومت و دین نزدیک به دو یست سال پیش گنجانیده شد. کنگره امریکا حق قانون گذاری در مورد نهاد دین یا مذهب را از خود سلب کرده و به خود اجازه جلوگیری از آیین های دینی و مذهبی را نداده است. قانون اساسی این کشور از هیچ دین یا مذهبی به نام دین رسمی کشور نام نبرده است. آزادی های دینی و مذهبی در جامعه امریکا تضمین شده اند و هیچ کیش و آیینی برتر از دیگران شناخته نشده است.

گروهی از جامعه شناسان می گویند انگلستان یکی از نخستین کشورهای جهان است که در آن آزادی های دینی و مذهبی پدید آمده اند. برخی نیز انگلستان را از این جهت یکی از بهترین نمونه های جوامع پیشرفته به شمار می آورند. میزان آزادی های دینی در این کشور در سنجش با بسیاری از کشورهای غربی بسیار زیاد است. این پدیده اجتماعی یکی از ویژگی های تاریخی انگلستان نیز به شمار می رود. حتی زمانی که در نیمه اول قرن هجدهم نویسنده و فیلسوف فرانسوی «ولتر» از کشور خود به انگلستان تبعید می شود از میزان آزادی های دینی، همزیستی مذهبی مردم و مدارای دینی در جامعه حیرت زده می شود و با ستایش بسیار به آن می نگرد.

با تمام اینها در انگلستان حکومت و دین از یکدیگر جدا و مستقل نیستند. «کلیسای انگلیس» کلیسای رسمی کشور شناخته شده و پیروان آن از مزایای ویژه ای بهره مندند. حکومت از دستگاه کلیسا جدا نیست. شاه و ملکه کشور باید از پیروان کلیسای انگلستان که همان «کلیسای ملی» است باشند. تاجگذاری با شرکت و به دست «سراسقف» صورت می گیرد. بزرگترین رهبران کلیسای انگلستان (دو سراسقف و بیست و چهار اسقف) عضو مجلس لردها هستند و حق رأی دارند. کلیسای انگلستان مزایای مالی بسیار دارد و در برابر مزایای دولتی بسیاری از آزادی های خود را از دست داده است. دولت بر کلیسای انگلستان نظارت دارد و برخی از مقام های آن زیر نظر پارلمان کار می کنند. تمام اسقف ها و بسیاری دیگر از مقام های دینی برگزیده شاه اند و به شاه سوگند وفاداری یاد می کنند. دولت بر دارایی ها، درآمدها و املاک کلیسای انگلستان و چگونگی اداره آن نظارت دارد.

در شوروی و سایر کشورهایی که «سوسیالیست» به شمار می روند و خود را پیرو «مارکسیسم» می دانند رابطه حکومت با دین و مذهب را بنیادگذاران مرام کمونیسم روشن کرده اند. مارکس دین را تریاک توده ها دانسته است. انگلس خواستار جدایی کامل دولت و کلیسا شده و کلیسا را دستگاهی خصوصی می شناسد. وی می افزاید به این دستگاه خصوصی از درآمدهای ملی نباید پولی تعلق بگیرد و دین و مذهب نباید در مدارس همگانی دخالت کند. لنین می گوید دین یکی از جنبه های سرکوبی روانی - فکری است و استالین می افزاید دین و علم بایکدیگر در تضادند.

با توجه به مرامنامه کمونیسم و آموزش های این فلسفه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قانون اساسی شوروی دولت و کلیسا را دو دستگاه مستقل از یکدیگر و دو نهاد جدا از هم شناخته است. در قانون اساسی این کشور نه تنها آزادی های دینی و مذهبی تضمین شده اند بلکه آزادی بی دینی نیز محترم شناخته شده است. قانون اساسی شوروی حق انجام دادن مراسم و آیین های دینی را تضمین کرده اما تبلیغات دینی و مذهبی را

غیرمجاز دانسته است. تبلیغات ضد دین و مذهب نه تنها آزادند بلکه از سوی دولت تشویق می شوند و از نظر مالی مورد پشتیبانی هستند. برخلاف کشورهای دموکراسی — سرمایه داری جهان که کلیساها می توانند دبستان، دبیرستان یا دانشگاه مذهبی داشته باشند در جامعه های سوسیالیستی چنین اجازه ای داده نمی شود. در کشورهای سوسیالیستی — برخلاف جامعه های دموکراسی — از درآمدهای ملی اعتباریاً پولی به کلیساها یا سازمان های مذهبی پرداخت نمی شود. در بسیاری از دموکراسی های غربی برخلاف کشورهای سوسیالیستی، به روحانیان حق دخالت در سیاست دولت و شرکت در کارهای سیاسی داده شده است. برای نمونه، در امریکا یک فرد به اصطلاح «روحانی» می تواند خود را برای رسیدن به مقام ریاست جمهوری کشور نامزد کند و به مبارزه انتخاباتی پردازد.

کانادا تنها کشور غربی جهان است که قانون اساسی آن وجود آزادی های دینی را تضمین نکرده است. قانون اساسی این کشور حتی در برگرفته آزادی های مدنی نیز نیست. زیرا اختیارات مربوط به این آزادی ها به حکومت های استان ها یا ایالت ها واگذار شده است. در کانادا مذهب رسمی یا دین ملی به معنای واقعی وجود ندارد. در بیشتر ایالت ها یا استان ها در زمینه آزادی های دینی و مذهبی دشواری های چندانی پدید نیامده است. در ایالت «کوبک» که جمعیت کاتولیک ها شش برابر شمار پروتستان هاست دولت کمک های مالی در اختیار کلیسای کاتولیک می گذارد.

فرانسه از نظر چگونگی رابطه حکومت و دین با امریکا همانندی های بسیار دارد. در این کشور حکومت و دین به میزان زیاد از یکدیگر مجزا شده اند. دین ها و مذهب ها از آزادی های لازم برخوردارند. حکومت ملی در برابر دین ها و مذهب ها خود را بی طرف اعلام کرده است. براساس قانون اساسی، دستگاه آموزش و پرورش رسمی غیرمذهبی است. در دبستان ها و در دبیرستان های دولتی به دانش آموزان آموزش های دینی یا مذهبی داده نمی شود. روحانیان اجازه تدریس در مدارس همگانی کشور

را ندارند. به کلیساها اجازه ایجاد مدارس مذهبی داده شده است. ایتالیا کشوری است که قانون اساسی آن تمامی دین ها و مذاهب را در برابر قانون برابر اعلام کرده است. دین رسمی کشور مذهب کاتولیک اعلام شده و حکومت و مذهب از یکدیگر مستقل شناخته شده اند. روابط دولت با دین و مذهب را قانون با شرکت نمایندگان دین ها تعیین کرده است. پیروان دین ها و مذاهب در زمینه انجام دادن آیین های ویژه خود و در مورد تبلیغ دینی آزاد اعلام شده اند. کلیسای کاتولیک از مزایای بسیار بهره مند می شود. کشیش های کاتولیک از دولت حقوق می گیرند و مالیات نمی پردازند. به کشیش های پروتستان حقوق پرداخت نمی شود اما باید مالیات بپردازند. کلیسای کاتولیک از پرداخت مالیات معاف است اما کلیسای پروتستان چنین امتیازی ندارد.

قانون اساسی تازه ژاپن که پس از پایان جنگ جهانی دوم نوشته شد در بسیاری از موارد بازتاب یا تقلیدی از قانون اساسی امریکا است. تا پیش از جنگ جهانی دوم در ژاپن دین رسمی وجود داشت و امپراتور کشور نه تنها رهبر حکومت بود بلکه جایگاه نیمه خدایی داشت. «امپراتورپرستی» یکی از نمایان ترین جلوه های تمدن و فرهنگ ژاپن بود. بنابر قانون اساسی قدیم این کشور، امپراتور بلند پایه ترین مقام در ژاپن به شمار می رفت. مقام امپراتور برابر با جایگاه خدا در دنیای فیلسوفان چند خدایی اعلام شده بود. بنابر قانون اساسی تازه آزادی دینی و مذهبی برای تمام مردم تضمین شده است. دین رسمی وجود ندارد. هیچ سازمان دینی یا مذهبی کمک مالی از دولت دریافت نمی کند و هیچ مرجعیت سیاسی ندارد. هیچ فردی اجباری به شرکت در مراسم مذهبی و انجام دادن آیین های آن ندارد. دستگاه حکومت و سازمان های آن از اجرای آموزش های دینی خودداری خواهند کرد. بنابر نظر برخی از جامعه شناسان، در ژاپن حکومت مردم جانشین دین سالاری شده و «دموکراسی» برجای «تئوکراسی» نشسته است.

## لزوم جدایی حکومت و دین در ایران

دلایل لزوم جدایی حکومت و دین از یکدیگر در ایران بسیار زیاد است. ارزشیابی رویدادها و جنبش های بزرگ تاریخی چه در جهان و چه در ایران با روشنی تمام نشان می دهد دستگاه حکومت و سازمان دین دو نهاد جداگانه هستند و پیوند این دو نهاد با یکدیگر همیشه با برخوردهای خونین در درون یک جامعه یا در بین ملت ها همراه بوده است. هم بستگی این دو نهاد اجتماعی همیشه با منافع توده های مردم به سختی برخورد داشته و آثار بسیار زیان باری برای اکثریت مردم به بار آورده است. در دوران هایی از تاریخ کشور ما که طبقه روحانی در جامعه بسیار نیرومند بوده یا به طور کامل حکومت و دولت را در اختیار داشته است مردم میهن ما با بدترین و دردناک ترین بی عدالتی ها روبرو شده اند. تاریخ ایران از حکومت دین و مذهب و آثار هراسناک آن نمونه های بسیار دارد. برای نمونه می توان به پیامدهای رسمی شدن دین زردشت در دوران ساسانیان و قدرت یافتن بزرگان این دین اشاره کرد. در دوران صفویان نیز با رسمی شدن مذهب شیعه طبقه روحانی بر حکومت و دولت چیره شد و این دوران را به یکی از خفت بارترین و سیاه ترین دوران های تاریخ کشور ما تبدیل کرد.

مردم ایران بیش از ده سال است که شاهد پیامدهای گزیرناپذیر حکومت دین و مذهب هستند. این نمونه زنده در دوران زندگی ما به شیوه ای درخشان و کوبنده ثابت کرده است که حکومت و دین در جامعه باید از یکدیگر جدا باشند. در اینجا به پاره ای از دلایل مربوط به لزوم این جدایی اشاره می شود.

### ۱- دموکراسی و حکومت دین آمیزش ناپذیرند

اگر به یکی از تعریف های «دموکراسی» توجه کنیم و آن را «حکومت اکثریت مردم با محفوظ داشتن حقوق اقلیت» بدانیم به روشنی پی می بریم که حکومت طبقه روحانی - گروه بسیار کوچکی از جامعه



— بر تمامی جامعه هرگز نمی تواند نماینده حکومت مردم باشد. نظام دموکراسی از تکامل یا پیشرفت نظام های پادشاهی، «تئوکراسی» (حکومت الهی)، امپراتوری و مانند آنها پدید آمده و یکی از جلوه های درخشان پیشرفت فکری و عقلی انسان به شمار می رود. بازگشت به حکومت دینی دلیل نمایان عقب ماندگی در مسیر تکامل فکری بشر و یکی از جلوه های پسروی فرهنگی بیش نیست.

در تمامی کشورهای جهان که کم یا بیش با توجه به اصول دموکراسی اداره می شوند لزوم جدایی حکومت و دین در عمل به اثبات رسیده و به اجرا درآمده است. طبقه روحانی با توجه به منافع ویژه خود هرگز به منافع تمامی مردم و کل جامعه علاقه مند نیست و هرگز نمی تواند علاقه ای به حکومت اکثریت براساس رأی مردم داشته باشد.

## ۲- روحانیان «طبقه برگزیده» نیستند

در تمامی طول تاریخ و در فرهنگ های گوناگون جهان نگهبانان دین و مذهب که خود را طبقه روحانی نامیده اند بی هیچ پرده پوشی خود را برگزیده ترین طبقات جامعه خود می دانسته اند. تا چند قرن پیش چنین ادعایی در بیشتر کشورهای جهان با مخالفت جدی روبرو نشده بود و هنوز هم در بسیاری از سرزمین های جهان که شمار بی سوادان و کم سوادان بسیار زیاد است روحانیان این کشورها یکدیگر را «علما» خطاب می کنند و علم و دانش واقعی را دین و مذهب می دانند.

اما پیشرفت فکری — مغزی بشر، گسترش فرهنگ، دانش و علم ثابت کرده است که طبقه روحانی نه تنها طبقه برگزیده ای نیست بلکه آنچه را که «علم»، فرهنگ و آگاهی می خواند نه علم است، نه فرهنگ و نه آگاهی. ادعای رهبران و بزرگان دین ها و مذهب ها — به ویژه یهودیت، مسیحیت و اسلام — در مورد ارتباط با «عالم غیب» که اساس و پایه حکومت الهی به شمار می رود در دوران ما بی پایه و پوچ نامیده شده است. طبقه روحانی هیچ برتری و امتیازی بر سایر طبقات اجتماعی ندارد و

### ۳- روحانیان صلاحیت حکومت ندارند

در دنیای پیچیده امروز و در تمدن کنونی با اجرای احکام و اصول دین و مذهب هرگز نمی توان جامعه را اداره کرد. دو دین بزرگ خاورمیانه ای - یهودیت و اسلام - در واقع دین های «قبیله ای» هستند و بنیادگذاران آنان نیز بیشتر به قوم، قبیله و سرزمین محدود خود نظر داشته اند. طبقه روحانی در ایران با استناد به دین اسلام و شریعت آن هرگز نمی تواند صلاحیت حکومت بر یک کشور را داشته باشد. طبقه روحانی در ایران آشنایی چندانی با جهان قرن بیستم، نیازهای جامعه خود، دگرگونی های جهان علم و اندیشه و دنیای اقتصاد، سیاست و فرهنگ ندارد و به همین سبب شایستگی فرمان رویی بر حکومت، دولت و سیاست یک کشور را ندارد. بسیاری از احکام و دستورهای دینی با علم، دانش و فرهنگ امروز بشر برخورد شدید دارند. دنیای امروز دنیای علم، دانش و فرهنگ است نه جهان دین و مذهب.

بسیاری از روحانیان - به گواهی تاریخ تمدن در کشورهای گوناگون جهان و از جمله ایران - که به مقام رهبری دینی، دولتی و سیاسی دست یافته اند در عمل ثابت کرده اند که کمترین شباهتی به یک فرد «روحانی» نداشته اند. این «روحانیان» در جستجوی قدرت و ثروت بوده اند و از دین و مذهب به عنوان ابزار کاریا وسیله برای رسیدن به هدف های ویژه خود سود برده اند.

### ۴- دین «فردی» و حکومت «ملّی» است

دین و مذهب امری فردی، شخصی و وجدانی است. هر فرد با توجه به باورهای دین یا مذهب خود - دانسته یا ندانسته - احکام، دستورها و اصولی را می پذیرد و در جریان زندگی خود از آنها به عنوان راهنمای گفتار و رفتارش بهره مند می شود. در دین های تک خدایی یا یکتاپرستی، مؤمن آفریننده خویش را ناظر و داور اعمالش می داند و خود را در برابر او پاسخگومی داند.

در جریان تکامل و گسترش دین ها و مذهب های گوناگون رفته رفته در سرزمین های گوناگون جهان طبقه ای به وجود آمد که خود را «روحانی» نامید. این نگهبانان باورها و عقاید مذهبی جامعه، خود را واسطه بین «فرد» و آفریننده او یا «خدا» نامیدند. با پیدایش و گسترش «طبقه روحانی» و با گذشت زمان، پدیده دین و مذهب به صورت یکی از پدیده های جامعه نمایان شد و پس از پدید آمدن دستگاه یا «نهاد دین» جامعه شکل ویژه ای به خود گرفت. رهبران و بزرگان دین و مذهب دستگاه خود را برای رسیدن به هدف هایی که «روحانی» و «آن جهانی» نبود به کار انداختند و مقدمات «حکومت دینی» فراهم شد.

حکومت دینی هرگز نمی تواند با حکومت ملی، گروهی یا دسته جمعی سازش داشته باشد. زیرا در حکومت دینی فقط رهبران دین زمامدارند و در حکومت ملی، جامعه با رأی اکثریت مردم اداره می شود. در حکومت ملی رهبران جامعه از میان تمامی طبقات جامعه برمی خیزند و با رأی مردم به مقام های خود برگزیده می شوند. اما در حکومت دینی رهبران از سوی طبقه و یژه خود یا «طبقه روحانی» انتخاب می شوند و سایر طبقات جامعه در این میان نقشی ندارند.

با دخالت روحانیت هواداران دین از هدف های اساسی این پدیده زمینی - جنبه های فردی دین، مسایل وجدانی و رابطه شخصی با آفریدگار، امور آن جهانی... - به شدت دور می شوند و به ابزارکاریا وسیله طبقه روحانی تبدیل می گردند. بابه قدرت رسیدن این طبقه در جامعه، دین به حکومت تبدیل می شود و ملت توانایی حکومت را از دست می دهد. در چنین جامعه ای نه دین امری فردی و وجدانی است و نه از حکومت ملی نشانی دیده می شود.

## رابطه حکومت و دین در ایران آزاد

دیر یا زود حکومت کنونی ایران که خود را «حکومت الاهی» می نامد به دلایل بسیار از درون متلاشی خواهد شد. رهبران مذهبی - سیاسی جمهوری اسلامی ایران و هواداران ناآگاه یا مزدور آن در برابر اراده مردم مبارز کشور سرتسلیم فرود خواهند آورد و بنیاد حکومت مردم بر پایه های اصول دموکراسی، حاکمیت گروهی و دسته جمعی و باتوجه به اجرای اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر استوار خواهد شد.

اما از آنجا که در ده سال گذشته بزرگترین ضربه کوبنده بر ملت ایران از سوی زمامداران روحانی براساس اجرای نظریه «حکومت دین» وارد شده مبارزان میهن مابا تمامی توان و نیروی خود خواستار برقراری اصل «جدایی حکومت و دین» و به ویژه اجرای آن از همان آغاز پیدایش حاکمیت ملی خواهند شد. پس از سرنگونی دولت طبقه روحانی، حکومت مردم جانشین حکومت آخوند و در واقع نظام «دموکراسی» جایگزین نظام «تئوکراسی» خواهد شد.

در ایران آزاد شده از حکومت مذهبی، مبارزان و آگاهان ایران که خود کابوس هراسناک خودکامگی، سرکوبی تمامی آزادی های فردی و انسانی و وحشیانه ترین رفتارها را از سرگذرانیده اند - برخلاف روش های دستگاہ سرنگون شده - اصول دموکراسی را در حکومت و اصول آزادی های فردی را در جامعه چراغ راهنمای خود خواهند ساخت. در ایران آزاد نه تنها اصل «جدایی حکومت و دین» در قانون اساسی کشور گنجانیده خواهد شد بلکه همین قانون، «آزادی های دینی و مذهبی» را برای تمام شهروندان کشور تضمین خواهد کرد. از آنجا که آزادی های فردی و انسانی در جامعه از بزرگترین جلوه های دموکراسی به شمار خواهند رفت طبیعی است که آزادی های دینی و مذهبی نیز جلوه ای از حکومت ملی، گروهی و دسته جمعی خواهد بود. در ایران آزاد پیروان تمامی دین ها و مذهب ها در برابر قانون برابر اعلام خواهند شد و

برتری های دینی و مذهبی از میان برداشته خواهند شد. دین و مذهب از جمله امور فردی، وجدانی و شخصی به شمار خواهد رفت. پیروان تمامی ادیان و مذاهب در تبلیغ عقاید خود و در اجرای مراسم مربوط آزاد اعلام خواهند شد.

اجرای اصل بزرگ «جدایی حکومت و دین» و استقلال این دو نهاد اجتماعی از یکدیگر به معنای سرکوبی طبقه روحانی و در پایان نابودی آن نیست. از آنجا که تمامی مردم ایران از آزادی های فردی و انسانی برخوردارند و از آنجا که طبقه روحانی جزئی از ملت بزرگ ایران است این طبقه حق اظهار نظر در مسایل کشور را خواهد داشت و حتی روحانیان می توانند برای رسیدن به مقام های انتخابی کشور خود را نامزد کنند.

## اجرای اصل جدایی حکومت و دین به معنای طرد روحانیت نیست

گرچه طبقه روحانی هرگز نمی تواند عقاید دینی خود را به دستگاه حکومت تحمیل کند اما با توجه به اصول دموکراسی — به مانند سایر طبقات جامعه — حق اظهار نظر در مورد دولت و مسایل سیاسی را خواهد داشت. اجرای اصل جدایی حکومت و دین به معنای جدایی دولت و سیاست از دین و مذهب نیست. دولت و سیاست کشور به تمامی ملت ایران تعلق دارد که روحانیت نیز جزء کوچکی از آن است.

پس از سرنگونی حکومت زمامداران دینی در ایران، نمایندگان و برگزیدگان ملت — با توجه به کارنامه حکومت مذهبی در ایران — میدان عمل و وظایف کسانی که خود را «روحانی» می دانند روشن خواهند کرد. نظام سیاسی در ایران آزاد از مردمی که دانسته یا ندانسته امکان دارد در دام تزویر ریاکاران و شیادان سیاسی — مذهبی گرفتار شوند دفاع خواهد کرد و به پیش گیری از این گرفتاری خواهند پرداخت.

از آنجا که تمامی دین ها و مذاهب ها در جامعه ایران در برابر قانون مساویند و از آنجا که پیروان هیچ یک از آنها بر دیگری برتری ندارد دولت ایران از درآمد ملی کشور به هیچ یک از ادیان و مذاهب موجود کمک

نخواهد کرد. پرداخت هزینه های هر دین یا مذهب را مؤمنان برعهده خواهند داشت.

با توجه به اصل جدایی حکومت و دین و در راه اجرای بی طرفی دولت در برابر دین ها و مذاهب های گوناگون در ایران، در دبستان ها و دبیرستان های کشور تدریس آموزش های دین یا مذهب ویژه ای انجام نخواهد شد.

مؤمنان ادیان و مذاهب رایج در ایران در بنیاد گذاری مدارس و یژه خود از آزادی برخوردار خواهند بود و هزینه های مربوط را تأمین خواهند کرد. روحانیان دین ها و مذاهب های ایران — با توجه به جدایی حکومت و دین — حق تدریس در دبستان ها و دبیرستان های دولتی یا همگانی را نخواهند داشت.

در تمامی مدارس کشور — دولتی، ملی، مذهبی و مانند آنها — کتاب های درسی گوناگون با توجه به علم و دانش امروزی تهیه خواهند شد. دستگاه فرهنگ و آموزش و پرورش کشور با هر نوع خرافات رایج در ایران دست به مبارزه خواهد زد. همان گونه که تمامی دستگاه های دینی و مذهبی در تبلیغات خود آزادند — براساس اصل آزادی بیان و قلم — مبارزه با اندیشه های خرافی و باورهای بی اساس نیز آزاد خواهد بود.

## نگاهی به چند نکته اساسی

در پایان این نوشتار کوتاه به چند نکته اساسی در مورد اصل «جدایی حکومت و دین» اشاره می شود. برخی از این نکته ها در متن این دفتر نوشته شده اند اما پاره ای دیگر در متن به کار نرفته اند. در واقع این بخش، چکیده ای از این نوشتار به شمار می رود که خواننده علاقه مند می تواند درباره نکته های آن به پژوهش یا اندیشیدن پردازد.

۱- حکومت مردم یا «دموکراسی» و حکومت الهی یا «تئوکراسی» با یکدیگر سازش ناپذیرند. در حاکمیت دین و مذهب حکومت مردم پایمال یا بسیار ناتوان می شود. در دموکراسی واقعی نیز طبقه روحانی حق دخالت در حکومت را ندارد و از این دستگاه کنار گذاشته می شود.



۲- دموکراسی از تجدید نظر کامل در تئوکراسی در جریان تکامل فرهنگی نوع بشر پدید آمده است. این تجدید نظر و دگرگونی گزیرناپذیر بوده است.

۳- پیدایش اندیشه «جدایی حکومت و دین»، جلوه ای از تکامل مغزی - فکری انسان به شمار می رود. این جنبش فکری نموداری است از میزان پیشرفت فرهنگی و تکامل سیر اندیشه در یک جامعه.

۴- در جامعه های پیشرفته تر جهان و در دموکراسی های تکامل یافته تر، حکومت بر جامعه در دست نمایندگان انتخابی مردم و اداره امور مذهبی مؤمنان با طبقه روحانی است. روحانیت حق تحمیل نظریه های دینی خود را بر مرام سیاسی و به ویژه بر قانون اساسی کشور ندارد.

۵- در بسیاری از جامعه های دموکراسی - سرمایه داری جهان هنوز نهاد دین و مذهب بسیار نیرومند است. دولت ها و طبقه روحانی در این کشورها - هر کدام برای رسیدن به هدف ها و منافع و یژه خود - با یکدیگر کنار آمده و به نوعی سازش تن داده اند. دموکراسی برای رسیدن به نوع آرمانی خود راه درازی در پیش دارد.

۶- در برخی از کشورهای دموکراسی، دین رسمی یا مذهب ملی وجود ندارد. دولت در برابر دین ها و مذهب های گوناگون اعلام بی طرفی کرده است.

۷- مرام، فلسفه و نظریه های سوسیالیسم با نظریه های دینی و مذهبی برخورد بسیار شدید دارد. در این جامعه ها اصل جدایی حکومت و دین با خشونت بسیار اجرا شده است. رهبران کمونیسم دین و مذهب را ضد علم، ضد فلسفه و منطق، غیر آسمانی و برای جامعه بسیار زیان آور می دانند. در مرام کمونیسم تمامی اندیشه های «آن جهانی» بی ارزش و پوچ اعلام شده اند.

۸- بیشتر نظریه های دینی و به ویژه دین هایی که خود را «آسمانی» می دانند با نظریه های علمی - منطقی برخورد شدید دارند. بسیاری از فیلسوفان و اندیشمندان - به ویژه در قرن حاضر - هیچ دینی را آسمانی نمی دانند و پدیده دین و مذهب را پدیده ای زمینی و اجتماعی می شناسند.

۹- برخلاف ادعای بزرگان و رهبران روحانی در دین های گوناگون، طبقه روحانی با «عالم غیب» نمی تواند ارتباط پیدا کند، زیرا چنین عالمی وجود ندارد. این طبقه دارای رسالت الهی یا مأموریت ویژه ای نیست. طبقه ممتاز و برگزیده ای نیست و صلاحیت فرمان رویی بر تمامی جامعه را ندارد.

۱۰- تمام دین ها و مذهب هایی که حقیقت را در انحصار خود می دانند پیروان سایر دین ها و مذهب ها را به سختی سرکوب می کنند. رهبران و بزرگان این دین ها در زمان رسیدن به قدرت به بزرگترین کشتارها، خون ریزی ها و جنایت ها در دوران های گوناگون تاریخ دست زده اند. حقیقت در انحصار هیچ دین، هیچ مذهب، هیچ مرام و هیچ دستگاہ فلسفی نیست.

۱۱- دستیابی طبقه روحانی به قدرت در ایران و بنیادگذاری حکومت دینی همیشه با پیدایش بدترین حکومت ها و خفت بارترین دوران ها در تاریخ ما همراه بوده است. برای نمونه، از نیرومند شدن طبقه روحانی در دوران صفویان و از حکومت الهی در دوران کنونی می توان یاد کرد.

۱۲- در بیشتر تمدن های دوران باستان، حکومت با طبقه حاکم بوده و بعدها «شاه» مظهر یا نماد این طبقه بوده است. طبقه روحانی از قدرت چندانی برخوردار نبوده و هنوز نهاد دین و مذهب نیرومند نبوده است.

۱۳- بیشتر اندیشمندان کنونی، دین و مذهب را امری فردی، وجدانی و شخصی می دانند که چگونگی رابطه فرد با آفریدگارش را روشن می کند. پس از پیدایش طبقه روحانی و پس از بنیادگذاری دستگاہ یا «نهاد دین» از سوی این طبقه، روحانیت برای دستیابی بر قدرت های این جهانی و منافع شخصی این امر وجدانی - شخصی را به جریانی حکومتی - سیاسی تبدیل کرده است.

۱۴- در بیشتر دوران های تاریخ و در بیشتر کشورهای جهان طبقه حاکم و طبقه روحانی - هر یک جداگانه - برای رسیدن به هدف ها و منافع ویژه طبقه خود از دیگری به عنوان ابزار کار یا وسیله سود برده است. گاهی حکومت و دولت طبقه روحانی را آلت دست قرار داده و زمانی

روحانیت دستگاه حکومت را به ابزار کاریا وسیله خود تبدیل کرده است.  
 ۱۵- در کشورهایی که اصل جدایی حکومت و دین - کم یا بیش - اجرا شده و دین رسمی یا مذهب ملی وجود ندارد پیروان مذهب های گوناگون به نوعی «همزیستی دینی» یا «مدارای مذهبی» دست یافته اند. همزیستی دینی یا مدارای مذهبی یکی از نمایان ترین جلوه های پیشرفت فرهنگ در جامعه به شمار می رود.

۱۶- در کشورهایی که از نظر گسترش حکومت مردم یا تکامل نظریه دموکراسی پیشرفته ترند با آن که اصل جدایی حکومت و دین در آنها اجرا می شود آزادی های دینی و مذهبی نیز در جامعه وجود دارند. حکومت یا نظامی که خود را گروهی یا دسته جمعی می نامد و به آزادی های فردی و انسانی احترام می گذارد هرگز نمی تواند از آزادی های دینی و مذهبی جلوگیری کند.

۱۷- پس از بنیاد گذاری حکومت مردم در ایران با اجرای اصل جدایی حکومت و دین و با توجه به نظریه آزادی های فردی و انسانی تمامی دین ها و مذهب ها آزاد خواهند بود. حکومت ایران در برابر دین ها و مذهب ها بی طرف خواهد بود. دستگاه آموزش و پرورش کشور - با توجه به اصل جدایی حکومت و دین - غیرمذهبی خواهد بود.

### کتاب های مورد استفاده

- **Religion and the State**, R.J. Myers, Sage Publications, 1986.
- **Church, State and Freedom**, L. Pfeffer, Barron Press, 1967.
- **Religious Liberty and Conscience**, M. Konvitz, Viking Press, 1968.
- **Freedom Under Selge**, M.O'Hair, J.P. Parcher, 1974.
- **The Politics of God**, H. Schonfield, H.R. Company, 1970
- **Religious Liberty in U.S.**, E. Smith, Fortress Press, 1972.
- **Encyclopedia Americana**, G. Inc., 1983.
- **Encyclopedia Britanica** W/R Publisher

در کشورهایی که اصل جدایی حکومت و دین - کم یا بیش - اجرا شده و دین رسمی یا مذهب ملی وجود ندارد پیروان مذهب های گوناگون به نوعی «همزیستی دینی» یا «مدارای مذهبی» دست یافته اند. همزیستی دینی یا مدارای مذهبی یکی از نمایان ترین جلوه های پیشرفت فرهنگ در جامعه به شمار می رود.

---

تمام دین ها و مذاهب هایی که حقیقت را در انحصار خود می دانند پیروان سایر دین ها و مذاهب ها را به سختی سرکوب می کنند. رهبران و بزرگان این دین ها در زمان رسیدن به قدرت به بزرگترین کشتارها، خون ریزی ها و جنایت ها در دوران های گوناگون تاریخ دست زده اند. حقیقت در انحصار هیچ دین، هیچ مذهب، هیچ مرام و هیچ دستگاه فلسفی نیست.

---

در بیشتر دوران های تاریخ و در بیشتر کشورهای جهان طبقه حاکم و طبقه روحانی - هر یک جدا گانه - برای رسیدن به هدف ها و منافع ویژه طبقه خود از دیگری به عنوان ابزار کار یا وسیله سود برده است. گاهی حکومت و دولت طبقه روحانی را آلت دست قرار داده و زمانی روحانیت دستگاه حکومت را به ابزار کار یا وسیله خود تبدیل کرده است.

---

در شوروی و سایر کشورهایی که «سوسیالیست» به شمار می روند و خود را پیرو «مارکسیسم» می دانند رابطه حکومت با دین و مذهب را بنیادگذاران مرام کمونیسم روشن کرده اند. مارکس دین را تریاک توده ها دانسته است. انگلس خواستار جدایی کامل دولت و کلیسا شده و کلیسا را دستگاهی خصوصی می شناسد. وی می افزاید به این دستگاه خصوصی از درآمدهای ملی نباید پولی تعلق بگیرد و دین و مذهب نباید در مدارس همگانی دخالت کند. لنین می گوید دین یکی از جنبه های سرکوبی روانی - فکری است و استالین می افزاید دین و علم بایکدیگر در تضادند.

برخی از جامعه شناسان می گویند امریکا از نظر اجرای اصل جدایی حکومت و دین و نیز از جهت وجود آزادی های دینی و مذهبی یکی از پیشرفته ترین کشورهای جهان است. در قانون اساسی امریکا برای نخستین بار در تاریخ اصل جدایی حکومت و دین نزدیک به دو است سال پیش گنجائیده شد. کنگره امریکا حق قانون گذاری در مورد نهاد دین یا مذهب را از خود سلب کرده و به خود اجازه جلوگیری از آیین های دینی و مذهبی را نداده است. قانون اساسی این کشور از هیچ دین یا مذهبی به نام دین رسمی کشور نام نبرده است. آزادی های دینی و مذهبی در جامعه امریکا تضمین شده اند و هیچ کیش و آیینی برتر از دیگران شناخته نشده است.

# ارزش زن در دینهای «آسمانی»



مترجم و نویسنده: دکتر احمد ایرانی      لس آنجلس - بهار ۱۹۹۸

## سخنانی برای اندیشیدن

● آرمان سیاسی من دموکراسی است. هر کس به عنوان یک فرد باید محترم شناخته شود و از هیچ کس بت ساخته نشود.

انشتین

سقراط

● چه بسیارند آنان که حرد نمی دانند که نادانند.

● آنان که اعلام جهاد یا جنگ مقدس می کنند دشمنان اندیشمندان و تمدن اند.

دنیاال بوراستین

مارکس

● انتقاد از دین بنیاد همه انتقادهاست.

● در غرب، سنت خردگرایی بر این باور است که با سلاح بیان باید به نبرد پرداخت نه با مشیر کشیده شده از نیام.

کارل پوپر

ابوالعلا معری

● مردم دنیا دو دسته اند: عاقل بی دین و سوس بی عقل.

● آگاهی علمی با وجود خطا پذیر بودنش، از بزرگترین دستاوردهای خرد است.

کارل پوپر

مورس سویفت

● دین، دورانش به پایان رسیده است.

● زمانی که حق متفاوت بودن را از دست می دهیم برتری آزاد بودن را نیز از دست می دهیم.

چارلز هیوز

وترو

● خرافات، جهان را به آتش می کشد، فلسفه زبانه ها را خاموش می کند.

● آرمان هایی که مسواره برای من تابناک بوده اند و مرا از خوشی های زندگی سرشار کرده اند نیکی، زیبایی و راستی بوده اند.

انشتین

● هر اندازه که جهان هستی فهمیدنی تر جلوه می کند بیشتر بی هدف یا بی معنی به نظر می رسد.

استیون واین برگ

● ناتوان از اندیشیدن به این هستم که «موجودی جاودانی» در جهان هست که هستی او آغاز داشته و نه پایانی خواهد داشت.

استیفن اسپندر

● من با آمیزه ای از تحقیر و هراس بر فلسفه هگل می نگرم. کوشیده ام تا بی پایگی فلسفه او را آشکار سازم.

کارل پوپر



# کتابهایی برای مردم

مترجم و نویسنده: دکتر احمد ایرانی



کانون بخش:

کتاب فروشی شرکت کتاب

کتاب فروشی کیو مارکت

۱. سخنانی برای اندیشیدن: شامل بیش از ۱۰۰۰ گفته کوتاه درباره آزادی، دموکراسی، دین، دیکتاتوری، تاریخ، نوبندگی و... ۹۶ صفحه، ۴ دلار.
۲. مبارزات دکتر مصدق: سرگذشت دکتر مصدق و شرح مبارزات او در مجلس شورای ملی، خدمات در دوران نخست وزیری، نظرها درباره حزب توده، دفاعیات در دادگاه، ۱۲۰ صفحه، ۴ دلار.
۳. درباره دین: دین چگونه پیدا شد؟ نظریات علمی درباره دین، آیا دین آسمانی است؟ رابطه علم و دین چیست؟ دلیل مخالفت روحانیان با علم، جدایی حکومت و دین. ۱۲۴ صفحه، ۴ دلار.
۴. ارزش زن در دینهای «آسمانی»: دیدگاههای یهودیت، مسیحیت و اسلام درباره زن، دلایل خواری و زبونی زن در دینهای خاورمیانه ای با ساسی. ۳۶ صفحه، یک دلار.
۵. لبرد دین با علم: نویسنده: برتراند راسل، تاریخچه برخوردهای بین دانشمندان و روحانیان، پیروزیهای علم و شکست های دین، ۱۸۶ صفحه، ۶ دلار.
۶. پیام فلسفی خیام: نظر خیام درباره خدا، وحی و قیامت چیست؟ خیام درباره جهان هستی و انسان چه نظریاتی دارد؟ ۴۲ صفحه، یک دلار.
۷. نش انسان مبارز: سرگذشت کوتاه و نظریات سارتر، راسل، مارکس، ولتر، این و گاندی. ۱۸۳ صفحه، ۴ دلار.
۸. تقدی بر اندیشه های کسروی: بررسی نظریات زنده یاد کسروی در کوبیدن اسلام رایج در جهان و مخالفت سرسختانه با مذهب شیعه، انتقاد شدید از صوفی گری و شعرهای شاعران بزرگ ایران، ۵۲ صفحه، یک دلار.
۹. آشنایی با هفت کتاب: معرفی کتاب های: ترانه های خیام، دیوان فرخی یزدی، اسلام شناسی، بازشناسی قرآن، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی و... ۷۲ صفحه، یک دلار.
۱۰. فیلسوف کوبنده دین: زندگی نامه ولتر و شرح مبارزات او علیه دیکتاتوری، دین و مذهب. ۳۲ صفحه، یک دلار.
۱۱. فلسفه رهایی بخش: آشنایی با فلسفه اومانیسم: فلسفه آزادی، دموکراسی، کوبنده خرافات دین و مذهب و هوادار جدایی حکومت و دین. ۳۶ صفحه، یک دلار.